

کفتارهای عرفانی

(قسمت هفتاد و یکم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات تیر ۱۳۹۰)

صد و پانزدهم

فهرست

جزوه صد و پانزدهم - گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)

(بیانات تیر ۱۳۹۰)

عموان

صفحه

- خیر و شر، از خداوند جز خیر صادر نمی‌شود/ به کار گرفتن فکر و عقل/ تبدیل کردن تهدیدها به فرصت‌ها/ اسراف و صرفه‌جویی/ عبرت از وقایع زندگی/ داستان دزدی از منزل حضرت صالح‌علیشاه/ اگر دیدی شری به تو رسید، برو به دنبال اینکه شر را رفع کنی/ داستان ابن عربی و امیر تیمور. ۶
- انتخاب مرجع تقلید/ شریعت و طریقت/ متخصص شرعی و فکر خودتان/ نحوه‌ی پرداخت عشریه/ تقلید نکردن از چهار نفری که مغرض بودن آنها ثابت شد/ مسائل مستحدثه/ در مورد بیعت و ولایت. ۱۵
- در مورد مسئول/ از کسی بازخواست می‌کنند که مسئولیت آن کار را داشته باشد/ هیچکس بار دیگری را به دوش نمی‌کشد/ مسئولیت، عطف به ماسبق نمی‌شود/ در مورد کسانی که از بدو تولّد علیل هستند. ۲۴
- داستانی از کتاب الفولیله: عبدالله برّی و عبدالله بحری و ناراحت شدن از گرفتن امانت در این عالم/ عزای مرحوم

آقای برنجیان(صفاعلی)/ فقط اوضاع زمانه فرق کرده است،
مصلحت الهی و دستور الهی فرق نمی‌کند/ انسان، خلیفه‌ی خدا
در روی زمین/ انسان؛ مخلوقی که معجونی است از تمام

عواطفش و تمام چیزهای متضاد. ۲۸.....

دو سوره‌ی مُعَوِّذَتَین/ در مورد گفتن «قل» در آیات قرآن از
جمله در آیه‌ی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ/ خدا پشتیبان ماست، به او
پناه می‌بریم/ در مورد معنی صدر و قلب/ خناس و افکار
وسوسه‌آور/ درباره‌ی فلق و شفق/ در مورد حسود، حسد مردم را
برنیانگیزد و تحریک نکند/ آنچه خدا برای بشر آفریده لازم

است/ درباره‌ی شفا. ۳۲.....

سکوت/ در مورد آدم و حوا/ لباس تقوی/ هابیل و قایل/
مسأله‌ی امام غائب و منجی بشریت در تمام ادیان/ فرمایش
پیغمبر در مورد آخرالزمان، نظر اهل سنت و نظر شیعه در این

مورد/ شناخت امام زمان به نورانیت/ بیعت و تعهد/ دعای عهد. ۳۹.....

نامه را طوری بنویسید که بتوانم بخوانم/ از شرک خفی نترسید/
لذت بردن از چیزی غیر از وصل خدا، شرک می‌باشد/ غیر از
خدا به هیچکس متوسل نشوید/ شرک وقتی است که قدرتی را
که باید در ذهن مان به خدا نسبت دهیم، همان قدرت و نیرو

را در دیگری بینیم. ۴۹.....

فهرست جزوات قبل..... ۵۴.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در مورد خیر و شر، آیات قرآن در این معنی فراوان است خلاصه‌اش همین یکی دو آیه: فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا^۲، می‌فرماید: چه بسا یک امری را ناخوش داشته باشید ولی خداوند در آن خیر فراوانی گذاشته باشد، خَيْرًا كَثِيرًا. البته ممکن است ما خیلی چیزها را نخواهیم بعد فکر کنیم که خیرش در کجاست؟ اولاً همه‌ی چیزها را نگفته که هر چه شما دوست نداشته باشید، خدا در آن خیر قرار داده، نه! چه بسا که اینطوری می‌شود. این «چه بسا» در قرآن فراوان است، در دستورات هم فراوان است. جلوی شما را باز گذاشته، جلوی فکر، عقل و استدلالی که خدا داده و همیشه هم خدا می‌خواهد این را به کار ببرید. می‌گوید: فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا. فَعَسَىٰ یعنی چه بسا اینطوری می‌شود. پس این امکان هست که هر وقت چیزی که مورد کراهت ما واقع شد، بگوییم احتمال دارد در این خیر باشد. برای اینکه خدا منع نکرده، خدا گفته است بله! در بسیاری چیزهایی که شما بد می‌دانید، خیر قرار دادم. حالا که این امکان دارد، ما این شر را تبدیل به خیر کنیم، این زمینه برای فکر و عقل ما را خدا آفریده چون خدا می‌خواهد ما فرمان را به کار ببریم یعنی هر چه را میل ندارید، بدتان می‌آید، کوشش کنید تبدیل به خوب کنید.

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۱۹ ه. ش.

۲. سوره نساء، آیه ۱۹.

یک اصطلاحی که حالا روزنامه‌ها به کار بردند، البته اصطلاح روزنامه‌ای است ولی... می‌گویند ما تهدیدها را به فرصت تبدیل می‌کنیم. این را در امور اجتماعی خیلی دیدیم، یک زمانی که من در این فکر، به اصطلاح امثال این فکر بودم که چرا و چطور شده؟ زمان سال‌های هزار و سیصد و بیست و نه، سی، سی و یک تا سی و دو بود، گرانی یک قدری همه را اذیت می‌کرد ولی گرانی موجب شده بود که مردم اسراف نکنند. مثلاً خربزه‌ها در گناباد، در بیدخت فراوان بود که این خربزه‌ها را بیشتر می‌خوردند، می‌دادند به حیواناتی که داشتند، یک مقدارش هم می‌پوسید دور می‌انداختند. گران که شد مردم می‌خواستند که قند و شکر بخرند پول نداشتند، یک دانه خربزه هم اینطوری بود که همه را تمام و کمال می‌خوردیم، پوستش هم خوردنی نبود و آلا پوستش را هم می‌خوردیم، خربزه‌هایش خیلی شیرین و خوب است. از این جهت هم صرفه‌جویی شد، به جای اینکه شکم‌ها بزرگ بشود لاغر و ورزشکار شدیم. از آن طرف این زیادی‌ها را صادرات کردند، کامیون پر می‌کردند می‌آوردند به تهران و این طرف و آن طرف می‌فروختند، مردم پول نداشتند این پول را جمع می‌کردند. در نتیجه این تهدیدی که شده بود تبدیل به فرصت شد. یعنی مردم الزام شدند، مثل اینکه خداوند مثلاً مقرراتی گذاشت که اینطوری باشد، قانون انجام شد. در همه‌ی امور چنین است منتها گاهی به فکر ما نمی‌رسد و راه حلی پیدا نمی‌شود. آن

ضرر است، بله! آن ضرر را هم خدا به‌عنوان شر نیافریده پس از خداوند جز خیر صادر نمی‌شود، خود خداوند هم شاید توجّه دارد که این آیه را بعضی‌ها اینطور تفسیر می‌کنند قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ^۱، بعضی‌ها می‌گویند از شرّ آنچه که آفریدی. شر نیافریدی، برای ما در آن شر شده، یعنی در واقع با این تفسیر، خدا می‌گوید که من شر نمی‌آفرینم، همین چیزهایی که آفریدم برای شما بعضی وقت‌ها شر ایجاد می‌کنند؛ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ. بنابراین گفتار خدا ردخور ندارد. همه‌ی سختیها، این یکی.

ضمناً من شدم قصّه‌گو برای شما، منتها قصّه‌هایش هم غالباً قصّه‌هایی است که خودم قهرمانش هستم، دیگر ردخور ندارد یعنی نمی‌شود تکذیب کرد، خودم بودم. زمان حضرت صالح‌علیشاه، ما، در اینجا تهران بودیم، همه‌ی ما این طرف و آن طرف بودیم، برای تحصیل و.... گفتند یک روز سحر که ایشان آمدند برای اینکه وضو بگیرند، دم آن پله‌ها زمین خوردند و گوشه‌ی چشم‌شان یا ابروی‌شان زخمی شد. خیلی ما... الحمدلله همانوقت خبر نشدیم. آنوقت‌ها هم اینطور نبود، موبایل نبود، حتی تلفن نبود تا مسافر بیاید، کاغذ بیاید. نگران بودیم، بعد که خبر شدیم، جریان را پرسیدیم، گفتند. ضمن نگرانی معلوم شد فشارخون‌شان هم زیاد بوده زمین خوردند یک خرده از

دماغ‌شان خون آمده، خوب شدند. من در همه‌ی این وقایع سعی کردم برای خودم عبرت بگیرم یا آن داستان سرقتی که از منزل‌شان شد. آنها که بیدخت رفته‌اند، دیده‌اند منزل وسیعی است و معمولاً هم بعد از شام و قبل از خواب چند نفری می‌آمدند چراغ به‌دست، دور حیاط را می‌گشتند، جاهایی که احتمال داشت کسی مخفی بشود، نگاه می‌کردند که کسی نباشد. ما دیگر مطمئن بودیم. به ما گفتند که دزد آمده از منزل حاج آقای سلطانیپور هم که وصل بود سرقتی کرده بعد آمده از منزل ما هم سرقت کرده است. ما نگران شدیم، معلوم شد مجال نکرده زیاد ببرد، نزدیک سحر بوده رفت و آمد بوده. ایشان، این آقای دزد محترم نمی‌دانسته که اینجا نماز می‌خوانند و زود رفت و آمد شروع می‌شود به خیال اینکه... بعد منظور رفت و آمد شده. سرقت مهم نبود صد برابر، هزار برابر آن هم به امثال خودش می‌دادند ولی اینکه کسی با این احتیاط‌هایی که می‌کردند، بتواند از منزل ما، همانجایی که خودشان در رختخواب خوابیدند، سرقت کند، نگران بودند. حالا چطوری؟ بعد با مرحوم رضاخانی که با ماشینش آمد، رفتیم پیدا کنیم، یک قرائنی بود. یکی از گناباد، از بیدخت آمد که این یک مرتبه دیده بود که یک ماشینی غروب در آن نزدیک کلوت ایستاده، یکی دو نفر از آن پیاده شدند، او قیافه‌ی اینها یادش بود. او آمد که ببینیم، چون گفتند یک سارق پیدا شده احتمال می‌دهند این باشد، این آقا بیاید ببیند. این

آقا آمد و آن سارق را دماوند گرفته بودند، با ماشین حاج آقای رضاخانی، من و این آقای فقیرزاده آقای علی اصغر کاشانی رفتیم دماوند. پیش باز پرس رفتیم و من به اصطلاح همکارش بودم. تلفن زد دزد را آوردند، دزدی که آوردند این آقا گفت: همین آقا بود که من دیدم. این هم انکار می کرد می گفت: نخیر، من از بیدخت دزدی نکردم. آقا علی اصغر می گفت نخیر! همین است، همین قیافه من یادم است. ما، در این حیرت بودیم که یکی دیگر را در قوچان گرفتند، در یک جایی دیگر، آن هم شبیه همین شخص بود. او را هم آوردند دیدیم عین همین است، شبیه همین است. آقا علی اصغر متحیر بود که این بوده یا آن یکی؟ پرسید: سرقت شما کجا بوده؟ گفتیم: بیدخت. گفت: بیدخت کجاست؟ این آقا سرقتش در کجا بوده؟ در مثلاً سمنان، کی؟ همان شبی که او آنجا سرقت کرده این هم اینجا، که این هم محال است که یکی به این سرعت آنوقت ها از آنجا بیاید اینجا، متحیر بودیم. تا اینکه معلوم شد اینها سه تا برادرند اینقدر شبیه به هم هستند که همه اشتباه می کنند. با هم قرار می گذارند شب معینی این مثلاً در اصفهان، آن یکی در رشت، آن یکی دیگر در مشهد بروند دزدی. بعد اگر هر کدام را گیر آوردند می گوید من نبودم. همه دچار اشتباه می شوند. این دزد بیدخت را هم وقتی معلوم شد که دزدی این در یک جای دیگر بوده که اصلاً ربطی ندارد، می خواستیم ولش کنیم. بعد که این کشف شد گفتند

یک برادر دیگر هم دارد، آن برادر را هم آوردند دیدیم عیناً شبیه همین است، معلوم شد این دزدی کرده که موجب شد این باند اینها از بین رفت. خودشان نفهمیدند که به بد جایی دست زدند که اینطوری گیرشان انداختند. این برای آنها و برای ما خیری بود. شری بود که خیرش درآمد و خودمان هم فهمیدیم، برای آنها شری بود که شر بودن آن ظاهر شد. بعد البته اینطور دارد با آن کسی که مال می‌خرد، مال‌خر به اصطلاح، آورده بودند بیدخت، خدمت حضرت صالح‌علیشاه. ایشان او را در بیرونی دیده بودند، چای هم به او داده بودند و احوال‌پرسی کردند و یک نصیحتی کردند. به اینها هم گفتند: ما از این پتو گذشتیم، به خودش بخشیدیم و خلاصه گذشت کردند به پاس اینکه باندشان کشف شد.

حالا منظور چند تا وقایع از این قبیل رخ داده، برای همه رخ داده است، از وقایع زندگی خودتان عبرت بگیرید. خوشبختانه من در طی زندگی، بسیاری از این جریانات و تحلیل‌هایی که در قرآن هست و مشکوک بودم، ناراحت بودم که چطور می‌شود، بر من روشن شد. بنابراین فکر کنید که در هر چه خدا آفریده متشکریم، از هر چه، ولو ما اسمش را شر بگذاریم. منتها خودمان می‌فهمیم که خداوند شر ایجاد نمی‌کند، شر و خوب مثل دو روی یک سکه است به این معنی که وقتی فرض کنید در یک جایی جعلی، چیزی واقع شد یک کسی چند تا

سکّه به ما بدهد، خوشحال می‌شویم مثلاً به پدرمان، برادرمان و اینها هدیه‌ای می‌دهیم تا می‌رویم بیرون، آن طرف، سکّه را می‌بیند، می‌گویند این جعلی است، مچ ما را می‌گیرند. آن خوشحالی الکی اینطوری می‌شود ولی باز لازم نیست در همین الکی بودنش که موجب زحمت ما شد فکرمان متوقف شود. بروید جلوتر، می‌بینید یک باند جعلی در اثر این کار کشف شده. خداوند از شما، از آسایش، راحتی شما خرج کرده و آسایش و رفاه عموم را گذاشته است. پس در این صورت از آن زحمتی هم که به خودتان رسیده راضی باشید زیرا به قیمت آن خداوند، رفاه کلی آفریده است. اما این موجب نمی‌شود که در خانه بنشینید و بگویید که خدا خودش همه چیز را درست می‌کند. بله، ولی خدا گفته اگر دیدی شریّ به تو رسید، برو دنبال اینکه شر را رفع کنی. اگر در خانه بنشینی، خود شر تبدیل به خیر نمی‌شود. خود شر گریبان را می‌گیرد، بیچاره‌ات می‌کند. در این فعالیت یکی فعالیت فکری است که فکر کنید چه کار کنید؟ یکی توسّل به خداوند و به این طریق که خدایا! این را آفریدی، برای من شر است ولی باز هم شکر تو، آن خیرش هم بیافرین، آخرش را هم به ما نشان بده. به هیچ وجه از صنع خدا، سرنوشتی که خدا معین کرده ناراحت نباشید. ان شاء الله خدا به ما توفیق بدهد.

ابن عربی از مشایخ حضرت شیخ ابی مدین بوده. خودش

دانشمند بزرگی است که در دمشق بود، دمشق که رفتیم، رفتیم آنجا. البته یک شهر جنجالی بود، خیلی جنجال‌های علمی در جهان به راه انداخته. بطوری که شیعیان بعضی‌ها حتی نمی‌دانم تکفیرش می‌کنند خیلی جاها که رفت بعد مردم ریختند او را بیرون کردند. یکی دمشق بود، شماها که سوریه می‌روید، دمشق می‌روید، بدانید. ما آنجا رفتیم از مغازه‌ای پرسیدیم که ابن عربی کجاست؟ گفت: برای چه می‌خواهید؟ گفتم: برویم، فاتحه‌ای بدهیم. گفت: آقا آن سنی است، نروید. به هر جهت از دمشق بیرونش کردند یا خودش فرار کرد، نمی‌دانم. بعد که امیر تیمور آمد، اینکه این چند تا را ببینید، امیر تیمور و حتی چنگیز، اینها در ضمن اینکه خونریز و خونخوار بودند، خدا یک محاسنی در یک گوشه‌ای به آنها داده بود. من جمله امیر تیمور از این قبیل بود. وقتی آمد دمشق را فتح کرد، با فاصله‌ی کوتاهی بعد از رفتن ابن عربی، گفت که ابن عربی اینجا وعظ می‌کرد، پیرمردها گفتند بله، ما بچه بودیم می‌رفتیم. پرسید: کجا وعظ می‌کرد؟ گفتند: در این مسجد جامع، اینها را آورد. گفت: کجا منبر را می‌گذاشتند که این می‌رفت؟ آخر روی منبر هم می‌رفتند. گفت مثلاً منبر اینجا بود. امیر تیمور گفت: همین جا را بکنید، حفر کنید. آنجا را کردند، هی گفت بروید پایین، رفتند پایین به گنجی رسیدند. یک اتاقکی با سکه‌ها و پول‌های فراوان، امیر تیمور این را در آورد. بعد یا خودش گفت یا از او پرسیدند، گفت: ابن عربی آمد

اینجا، بالای منبر که رفت یک روز گفت: خدای شما مردم زیر پای من است که شما ریختید و بیرونش کردید که آی، کفر می‌گوید! خدا چطور زیر پای اوست؟! او نگفت: خدا، بلکه گفت: خدای شما مردم. حالا الان خدای مردم، چه ماها که خداپرستیم چه آنهایی که خدا را اصلاً نمی‌شناسند، عملاً پول، خدای ماست. تمام تصمیمات مملکت‌های دنیا و چیزها روی پول می‌گردد، پول خدای مردم شده، یک امیرتیموری اگر بیاید ان شاءالله....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک سؤالی رسیده، اینکه می‌گویم «رسیده» نه اینکه الان رسیده، چنین سؤالی در ذهن شما هم هست، از آن عالم غیب این سؤال به ذهن شما هم رسیده و آن این است که نوشته‌اند چه کسی را به‌عنوان مرجع تقلید انتخاب کنیم؟ خداوند چه در مخلوقاتش، در نظام زندگی و نظام طبیعت و چه نظام مربوط به بشرها یک قواعدی برقرار کرده و اشخاصی را مأمور انجام آن کارها کرده است. هیچکدام حق ندارند دیگری را نفی کنند. مثل اینکه یک مهندسی رفیق شماست، آدم خوبی هم هست، صمیمی هم هستید اما اگر سرما خورده بشوید، به او مراجعه می‌کنید؟ ممکن است تصادفاً شما را ببیند بگوید آقا مثلاً یک آسپیرین بخور خوب می‌شوی ولی به او مراجعه نمی‌کنید. بعد می‌خواهید منزل بسازید نقشه برای ساختمان و اینها می‌خواهید، در تابلوهای اسامی دکترها نگاه نمی‌کنید که بروید پیش یک دکتر متخصصی مثلاً هر چی. بروید پیش او و بگویید من می‌خواهم منزلی بسازم بیا برای من بساز، می‌گوید اول باید تو را ببرم تیمارستان. سعدی در این مورد یک داستانی دارد. می‌گوید یک بیطاری بود (بیطار یعنی دامپزشک) چشم حیوانات را که مریض می‌شد، درمان می‌کرد. یکی چشمش ناراحت شد رفت پیش بیطار از او دوا گرفت ریخت در

چشمش، کور شد. بعد گفتند آخر او که بیطار است، چرا پیش او رفتی؟ گفت همین دلیل این است که من هم جزء حیواناتم که به جای دکتر به این مراجعه کردم.

حالا هر کاری را خداوند به یک نفری، به یک گروهی داده، نه اینکه یک نفر را فرمان داده، گروهی را معین کرده است. وقتی این روش را دارد، به طریق اولی در مورد روابط و کارهایی که در مسیر انسان‌ها هست برای اینکه به سوی خدا بروند، قطعاً چنین چیزی آفریده است. دو سلسله به اصطلاح، در این زمینه‌ی به سوی خدا رفتن هست: یکی اینکه ظاهران را خوب کنید. اول مثال بزنم، مثالش این است که وقتی به این مجلس یا مجالسی نظیر این می‌آیید یکی اینکه خیلی منظم باشید، آنچه که شایسته‌ی یک مسلمان است انجام دهید، لباس مناسب بپوشید، همه‌ی ظواهر کارتان درست باشد، این ظاهر است و شریعت کار است. یکی اینکه این کارها را که می‌کنید روی حقه‌بازی، عوام‌فریبی، جاسوسی نباشد، از دل باشد. وقتی می‌آیید به مسجدی برای نماز یا به مجالس حسینیه، از صمیم قلب به درگاه خدا احساس بندگی کنید، این را می‌گویند طریقت. هیچکدام بدون هم نمی‌شود، دو تا نیست، وقتی ما تقسیم‌بندی می‌کنیم که شریعت و طریقت، نه اینکه دو تا است، دو صفتی است که باید اعمال ما داشته باشد، کاملاً هم به هم مربوط است. مثل اینکه فرض کنید جایی مثلاً

خوب نمی‌شود زخمی زده، به طبیب مراجعه می‌کنید می‌گوید کبدتان خراب است، کبد کجاست؟ کبد اینجا است. گوا اینکه ظاهراً تقسیم‌بندی کردید، می‌گویید که این از کبد است ولی به هم متصل هستند. شریعت و طریقت هم اینطوری است، یک گشتی می‌زند می‌شود شریعت، یک گشتی می‌زند می‌شود طریقت، هیچکدام بدون آن دیگری نیست. البته طریقت حد و نهایت ندارد یعنی دو نفر مؤمن، پهلوی هم نشست‌اند نماز می‌خوانند، نگاه می‌کنید هر دو مثل هم هستند، هر دو یک‌طور نماز می‌خوانند، همه‌ی اینها هست ولی دل‌هایشان متفاوت است. یکی‌شان در درجه و پله‌ی پایین‌بندی است یکی‌شان در درجه‌ی بالای بندگی که به ارباب نزدیک شده است.

شریعت و طریقت هم همین است. طریقت اندازه ندارد، دریای بیکرانی است. شریعت یک حداقلی است می‌گوید نماز را اینطور که خواندید، یک چنین وضویی گرفتید و ایستادید و تمام شد، تمام شده دیگر. یکی در خارج نگاه کند دو نفر مؤمن پهلوی هم نماز می‌خوانند، می‌تواند بگوید نماز هر دو درست است. می‌تواند بگوید نماز این شخص یک جایش باطل شد، نماز دیگری نه. این است که شریعت و طریقت در ضمن اینکه با هم هستند جدا هستند و در ضمن اینکه جدا هستند یکی هستند. مثلاً فرض کنید همین ورقه‌ای که موقع بیعت ایمانی که حالا نوشته‌اند و چاپی است، البته آنوقت‌ها اصلاً چاپی هم نبود، با رمز

بود نوشته. من خودم ورقه‌ای که دارم حضرت صالح‌علیشاه و حضرت رضاعلیشاه خطّ خودشان است یک جا هم خطّ خودم است گفتند این آیه‌ای.... ولی حالا ماشین شده، چاپ شده، حاضر، آماده است. نوشته که نماز را در اوّل وقت بخوانید، تا بتوانید در اوّل وقت بخوانید، چه بکنید، چه نکنید. یک نفر که تازه می‌خواهد مسلمان شود، اصلاً مسیحی است می‌خواهد مسلمان شود، درویش شود نمی‌داند اوّل وقت نماز، کی است؟ هیچی از اینها نمی‌داند، اصلاً نماز چیست؟ چطوری است؟ این باید یاد بگیرد، البتّه آن کسی که بیعت از این گرفته و این نزدش مشرف شده، خودش حتماً اینها را می‌داند. به آن اندازه به این می‌گوید، این شریعت است. این شریعت را باید یکی دیگر برای شماها، ماها که مسلمانیم و می‌دانیم، اگر ایراد شریعتی داشتیم از شخص متخصص بپرسیم امّا او چیزهای اولیه را باید بگوید مثل اینکه پله‌ی اوّل را دستش را می‌گیرند و بعد دیگر خودش باید برود امّا بعداً که یک قدری پیشرفت کرد، سوالات شریعتی او زیادتر می‌شود. مثلاً سؤال شریعتی که غالباً می‌پرسند این است که وضع مالی فلان کس، برادرم خوب نیست و چنین وچنان است، آیا می‌توانم عشریه را به او بدهم؟ این را باید از یک متخصص بپرسید، من خودم متخصص هم هستم ولی وقت ندارم، وقت نیست. این است که به خیلی‌ها جواب دادم، بعضی را جواب نمی‌دهم، می‌گویم از آقایان

پرسید. به دلیل اینکه اولاً اینطور نباشد که وقتی کسی درویش شد، دیگر بگوید من هیچ زحمتی نباید بکشم، من دیگر درویش شدم، باید غذا بیاورند در دهانم بگذارند بجوم. باید فرشته‌ها بیایند دنبالم که تشریف بیاورید. بله، کلید یک در بهشتی را دادند، منتها خود کلید که بهشت نیست کلید را نمی‌شود حتی عوض قند با این چای خورد، از کلید باید استفاده کرد. استفاده از کلید هم این است که به دستوراتی که داده‌اند، برسد. یکی از دستورات، رعایت احکام شرع است و اینکه احکام شرع چیست، همه‌اش؟ باید ببینیم، چیست. مثلاً همین سؤال، نمی‌دانید بدهید یا نه؟ برای اینکه اگر به آن قوم و خویشان بدهید، قوم و خویش نزدیکتر است، به او باید بدهید نه به دیگری و اگر نباید بدهید که نباید... این را از که باید پرسید؟ یکی از متخصص شرعی، یکی هم فکر خودتان. متخصص شرعی می‌گوید اصل بر این است که وجوهات شرعی را خودتان تشخیص بدهید، یعنی فکر کنید چقدر باید بدهید؟ چی بدهید؟ یعنی همینطوری ول‌تان نکردند، موتور فکرتان را به راه انداختند، اینجا باید فکر کنید بعد که تشخیص دادید که باید فلان مبلغ یا فلان چیز را بدهید، فکر کنید به که بدهید؟ اینجا باز متخصص شرعی می‌گوید، چیزهایی که نوشته‌اند را می‌توانید از روی نوشته عمل کنید.

حالا چرا پس فقرا، خیلی‌ها عشریه را به اینجا می‌دهند؟ برای

اینکه می‌گویند ما نمی‌توانیم تشخیص دهیم، به این معنی که فرض کنید در اینجا شما می‌بینید همه‌ی اطرافیان تان، دوستان تان نیازمند نیستند یک زندگی مختصری دارند و می‌چرخانند. نمی‌دانید این را به که بدهید؟ ولی نمی‌دانید که در گوشه‌های مثلاً استان‌های گرمسیر، سیستان... خیلی مردم نیازمندند، این را می‌دهید به یک‌جایی مثل بیت‌المال به اصطلاح، که آنها می‌دانند کجاها نیاز دارند. خرج بشود. به این معنی که شما خودتان هم در خرج کردن که کجا خرج کنید، مسئولید. وقتی می‌دهید به دیگری، نه هر کسی، می‌دهید به فقرا می‌دهند به بیت‌المال و اینها، این در واقع مسئولیت شرعی و اخلاقی را از گردن خودشان برمی‌دارند، می‌اندازند گردن دیگری. این است که من علاقه‌مندم کسی خودش بداند و خودش خرج کند، نیاید. ما گردنمان از مو باریکتر است، این همه بار...! بنابراین، بین آقایان در مراجع و علمایی که متخصص فن هستند، اختلاف نظر هست. این اختلاف نظر در همه چیز هست، در خود قرآن هر کدام آیات را یک‌طور تفسیر می‌کنند، شما نمی‌دانید به که رجوع کنید؟ اگر مرجع تشخیص تان با شرایطی که گفتم، دارای آن شرایط بود، هر چه بگویند می‌توانید انجام دهید، ولو اینکه او اشتباه کرده باشد، در این صورت به گردن شما نیست، شما دیگر وظیفه‌ی خود را رفتار کرده‌اید. این است که انتخاب مرجع تقلید هم مهم است، آنوقت‌ها که شهرها کوچک بود، دهات بود یعنی

در واقع در ده بودند، این تشخیص آسان بود. باید یک نفری که در جامعه دیدید، آدم درستی است، امین است، به داد مردم می‌رسد و فاضل هم هست، درس خوانده هم هست، به او رجوع می‌کنید هر چه او می‌گوید قبول می‌کنید، انجام می‌دهید از گردن شما برداشته شده است اما امروز در این وضعیتی که می‌بینید، چه کسی مرجع تقلیدمان باشد؟ خیلی مشکل است. اولاً تا انتخاب نکردید یعنی تشخیص ندادید چه کسی خوب است، یکی از این رساله‌ها را، یک رساله‌ای هست نظریه‌ی پنج تا از آقایان علما در آن هست، آن را بگیرید، به این نظریه رفتار کنید، به تحقیق‌تان ادامه دهید تا وقتی که مطمئن شوید فلان کس خوب است. البته خیلی کار آسانی نیست، آن هم حالا! بنابراین دخالت من و تعیین این که فلان کس است، این صحیح نیست. حق من نیست، به عنوان مشورت می‌توانم بگویم ولی از مواردی نیست که من بگویم: بروید پیش فلان کس. منتها از آن طرف وقتی به اصطلاح شما بیعت کردید، من موظفم اگر اشتباه بینی جلوی پایتان دیدم، بردارم. این است که من چهار نفر را گفته بودم که از این چهار نفر تقلید نکنید برای اینکه معرض بودن آنها ثابت شد ولی چه کسی را انتخاب کنید؟ بگردید پیدا کنید. البته:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتم که یافت می‌نشود، جسته‌ایم ما

گفت آنچه یافت می‌نشود، آنم آرزوست

این است که به هر جهت یک مرجع تقلید داشته باشید. به خصوص حالا که همه چیزها اینطوری شده، برای اینکه اگر هم ان شاء الله مکّه به عنوان حج خواستید مشرف شوید مثل اینکه اینها می‌پرسند، مرجع تقلید کیست؟ باید گفت به شما چه؟ من باید تقلید کنم، آن آقا هم مرجع باشد، شما اینجا چه کاره‌اید؟ ولی حق ندارید چنین حرفی بزنید یعنی به شما چنین حقی را نمی‌دهند، این است که یک مرجع تقلید داشته باشید، خوب است. مرجع تقلید اگر اشتباه هم بکند به گردن خودش است، به گردن شما نیست اما حدود صلاحیت‌ها را باید فهمید، همانطوری که من به عنوان قطب صلاحیت ندارم که مرجع تقلید تعیین کنم ولی در عدلیه که بودم، قطب نبودم، صریحاً می‌گفتم، خیلی هم نظریه می‌دادم، اصلاً من مجتهد در عدلیه بودم، برای رفیق‌های همسن خودم، ولی... حالا از کجا می‌فهمیم؟ این در مسائل مستحدثه است، می‌فرماید که در مسائلی که جدیداً به وجود می‌آید، نماز که از قدیم هم بوده، وضو گرفتن و آب اگر نباشد یا باشد، این را از قدیم گفته‌اند، یک مسائلی جدیداً به وجود می‌آید مثل چک، سفته و خیلی چیزها. فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا، مراجعه کنید به آنهایی که احادیث ما را می‌گویند یعنی در حرف‌های ما بوده، خداوند گذاشته،

به او رجوع کنید. آیا «به او رجوع کنید»، در چه رجوع کنید؟ یعنی اگر دل‌درد گرفتید، به او رجوع کنید که مسهلی بنویسد، بخورید؟ نه، در مورد آن مسائل مستحدثه رجوع کنید. آیا بیعت و ولایت و امامت، مستحدثه است؟ قبل از خلقت آدم بوده. این یک چیز ملاک است. یکی دیگر وکلای امام زمان، یکی را تعیین می‌کردند بعد از مدتی او باید می‌رفت یکی دیگر را به جای او تعیین می‌کردند، تا چهارمی را تعیین کردند. بعد به او نوشتند که تو دیگر کسی را تعیین نکن، دوران غیبت ما شروع شده است. ولایت غیبت دارد؟! قدرت خدا غیبت دارد؟! این شعری که می‌گوید:

بنده‌ی پیر خراباتم که لطفش دائم است

ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

به هرجهت حتماً مرجع تقلید داشته باشید و حتی رساله‌اش را هم بگیرید در خانه بگذارید. اگر کسی پرسید، وقتی رفتید آنجا، نکیر و منکر پرسیدند، کیه این...؟ کتاب را نشان بدهید که این مرجع تقلید است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک سؤالی رسیده من نفهمیدم منظورش چیست؟ ولی حدس زدم، به هر جهت مطلبی می‌خواستم بگویم، می‌گویم.

اصلاً لغت مسئول، مسئول در مقابل سائل است. سؤال یک سائل دارد، یک مسئول دارد. حالا عرفاً و از لحاظ توسعه‌ی معنا، ادبی و اینها می‌گویند: در روز قیامت آن فرشتگان سؤال می‌کنند، این یک سؤالی است، سائش آن نمایندگان خداوند است، مسئولش آن شخصی است که از او سؤال می‌کنند. بنابراین در آنجا، سر پل چیز بگیریم، اگر رد شدید و سؤالی از شما نشد، راجع به آن هیچ. مسئول این سؤال نیستید. این معنای مسئول است. حالا مسئول بودن، فرع بر اراده است. فرض کنید یک دیواری خراب می‌شود، روی سر عده‌ای می‌ریزد، عده‌ای زخمی می‌شوند، عده‌ای می‌میرند، به شما ربطی ندارد. دل‌تان می‌سوزد، متأثر می‌شوید، وظیفه‌تان هم این است که بروید جبران کنید ولی به شما نمی‌گویند که چرا اینها مردند؟ می‌گویید من چه می‌دانم چرا مردند؟ چون مسئول نیستید. حالا از کسی بازخواست می‌کنند در هر موردی، که مسئولیت آن کار را داشته باشد. این قاعده که در عرف مردم هست، مردم خودشان هم می‌دانند، محتاج به اینکه درس بدهند نیست که هرکسی مسئول کار خودش است، آن کاری که اراده کرده،

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۲۴ ه. ش.

مسئول است. آیه‌ی قرآن در این موردِ مسئولیت، دو تا آیه هست، یکی می‌گوید که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى^۱، که این در سه جا یا شش جای قرآن آمده، وسط یک آیه‌ای این عبارت آمده. یک جا هم به صورت یک آیه‌ی مستقل آمده، الْأَثَرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى^۲، هیچکس بار دیگری را به دوش نمی‌کشد. یعنی هرکس مسئول خودش است، این رسم هم بوده در آن ایام که یکی را می‌خواستند بگیرند، دست‌شان به او نمی‌رسیده پسرش را بازداشت می‌کردند یا پدرش را بازداشت می‌کردند. لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى.

یکی دیگر آیه‌ی قرآن، حالا عبارت آیه‌اش یادم نیست. اول در مورد یک قومی می‌گوید، می‌فرماید ما هیچ قومی را مجازات نمی‌کنیم مگر اینکه قبلاً برای آنها رسولی فرستاده باشیم که به اینها خبر داده باشد. هر دوی این قاعده‌ها در حقوق به اصطلاح، قواعد اجتماعی تقریباً تمام کشورهای متمدن وارد شده که می‌گویند: مسئولیت، عطف به ماسبق نمی‌شود. یعنی بعد از آنکه قانونی آمد و به مردم گفته شد، آنوقت مردم مسئولند و الاً قبل از آن نه. یکی هم این است که هرکسی مسئول شخص خودش هست، نمی‌شود یکی عوض دیگری مجازات شود، این دو قاعده آمده است. این قاعده را همه به عنوان یک قاعده می‌بینیم ولی این را هم می‌بینیم که فرض کنید یک پدر و مادری

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴ / سوره اسراء، آیه ۱۵ / سوره فاطر، آیه ۱۸ / سوره زمر، آیه ۷.

۲. سوره نجم، آیه ۳۸.

بسیار کارهای خیر کردند، بچه‌هایش خیرش را می‌بینند. من خودم در جوانی یعنی قدیم‌ها، چندین بار شده، خیلی اشخاصی که قبلاً نمی‌شناختم، بعد که اسمم را دیدند و اینکه اهل بیدخت هستم و...، گفتند: آقای صالح‌علیشاه قوم شما هستند؟ می‌گویم: بله، من پسرشان هستم. می‌گویند: خیلی به ما محبت کردند، من ممنون ایشان هستم، برای من کار می‌کرد. این البتّه وَزَرَ و وَبَالَ نیست، کمک است. کار خیری که ایشان کردند.

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز

که ایزد در بیابانت دهد باز

معکوسش هم هست. ما یعنی همه‌ی مسلمان‌ها فرزندان اشقیای را دوست نداشتند. یعنی چطور می‌شود هم خوبی، هم خیر و هم شرّ کسی به دیگری می‌رسد؟ بله! البتّه این خیلی بحث مفصّلی دارد. اولاً از لحاظ به‌قولی فلسفی یا عمق مذهبی بگیریم، خداوند می‌گوید: در روز آلت بوده، آلت هم که می‌گویند، به این عبارت است که خدا می‌گوید ما وقتی آدم را خلق کردیم، از او و از ذریّه‌ی او، یعنی در نظر خدا همه‌ی این زمان‌ها را یک تکه جمع کرد، می‌گوید: از آدم و از ذریّه‌ی آدم پرسیدیم: اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، آیا من خدای شما نیستم، قالوا بلی، همه گفتند: چرا. این آلت از آنجا آمده، چون در روز آلت خداوند

از همه پیمان گرفته، دنباله‌ی پیمانش دارد که به حرف من گوش بدهید، اطاعت شیطان نکنید، چنین کنید، چنان کنید. پس این آقا اگر خلاف رفتار کند، مثل اینکه همه خلاف رفتار کردند، اگر خوب رفتار کند، مثل اینکه همه خوب رفتار کردند. این است که این طبیعی است. یا اینکه فرض بفرمایید در خیلی از سخنرانی‌ها گفتیم، متأسفانه کسانی هستند که از بدو تولّد علیل هستند. اینها از پدر و مادر آوردند، حالا این در نظر ما علیل بودن یا بیماری، مرض است، ناراحتی است، وَاَلَا از نظر خداوند اینطور نیست. یک داستان‌هایی گفتیم، خیلی از عرفا گفته‌اند: صحت و مرض مهمان خداست، وقتی آمد خود خداوند هر وقت که خواست می‌برد، یعنی اینها را یک‌طور نگاه می‌کند. ما ناراحت می‌شویم ولی از نظر خداوند یا به اصطلاح امروز، طبیعت، طبق قانون این کار شده منتها ممکن است علتش این باشد که مثلاً در پنج نسل پیش پدر و مادرهایی خطا کردند. به هر جهت اصل این است که این دو تا قاعده همه جا هست: یکی قاعده‌ی لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و یکی هم عطف به ماسبق نشدن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

کتاب مشهور *الفولیه* یعنی *الف لیلۃ* و لیله، هزار و یک شب که به فارسی هم چندین ترجمه شده، بسیار کتاب جالبی است، داستانی هم هست. داستان‌ها را بچه‌ها خیلی خوششان می‌آید. بعضی داستان‌ها مطالب در زندگی دارد. در یک داستانی آن آخرش دارد: عبدالله بری و عبدالله بحری. دو تا انسان را مثال زده. یک انسانی که در دریا، در آب زندگی می‌کند مثل ماهی‌ها و یک انسانی که در خشکی زندگی می‌کند. هر دو را هم اسمشان را گذاشتند عبدالله. عبدالله بری و عبدالله بحری، اینها باهم رفیق بودند. حالا داستان‌هایشان را کار نداریم، این قسمتش فقط منظور است که آن آخر عبدالله بحری گفت (ننوشته، ولی به هر جهت معلوم است) یک امانتی یک چیزی داد به بری، گفت که ما توفیق زیارت پیغمبر آخرالزمان را نخواهیم داشت برای اینکه او در خشکی است و ما در آب زندگی می‌کنیم و نمی‌دانم چه زمانی است؟ این امانت پیش تو باشد. این مثل اینکه اولش در قبل از بعثت پیغمبر بوده. امانت پیش تو باشد، اگر خدمت پیغمبر آخرالزمان رسیدی، این امانت را از طرف من تقدیم کن. اگر هم زمان تو نشد یا امام زمان ظاهر شد. (آن یادم نیست، مهم نیست) اگر زمان تو اینطور نشد، وصیت کن این را بگذار به وراثت که آنها هر کدام دیدند برسانند به

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۲۵ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

همین طریق. این قبول کرد. بعد از چند روز یکی از نزدیکان این عبدالله بیرون، عبدالله خشکی رحلت فرموده بود، برای او عزادار و گریان بودند. آن عبدالله دریایی دید اینطور شده، گفت: چرا گریه می‌کنی؟ چی شده؟ گفت که مثلاً یکی از نزدیکان رحلت کرده است. برای او غصّه داریم، بعدش صحبت‌ها شد. این انسان دریایی که امانتی داده بود گفت آن امانت را بیاور، او امانتش را آورد به او داد و این گرفت و رفت در دریا. گفت آن امانت..؟ گفت: نه، من فهمیدم که شما آدم امینی نیستید. این امانت را خوب نگه‌نمی‌دارید و حالا هم که من گفتم امانت را بده و دادی ناراحتی! گفت از کجا چنین چیزی را فهمیدی؟ گفت خداوند یک امانتی، یک فرزندی به تو داده، یک کسی را به تو داده، خوشحال هستی ولی حالا که می‌گویند به من بده، می‌خواهد از تو بگیرد، گریه می‌کنی. امانت بود مال شما نبود. حالا این حرف به عالم منطبق درست است، ولی به عالم دل و عواطف وفق نمی‌دهد.

ما الان عزای مرحوم آقای برنجیان (صفاعلی) را داشتیم. عمر بسیار خوب و درویشانه، فقیرانه، نه درویشانه به معنای عرفش، به معنای درویشی گذرانند. نام نیکش در همان ولایت خودش و بلکه ولایت‌های دیگر مین جمله خود تهران، مشهد، این طرف، آن طرف بود. به‌خاطر او همه یادآوری‌ها، عزاداری‌ها کردیم و می‌کنیم، بدون اینکه

بتوانیم به این منطق که آن عبدالله بحری گفت، به آن منطق تسلیم بشویم و فکر کنیم که این امانت خداست، البته معمولاً بعد از هر چند وقتی، عواطف که مستقر شد، نتیجه‌گیری که کرد، جایش را به منطق و عقل می‌دهد ولی ما به هر جهت از این واقعه متأسفیم و متأثریم. آقایان راهنمایان دین، مشایخ، اقطاب یکی برحسب زمان یک تصمیمی گرفته می‌شود، یک چیزی. فقط اوضاع زمانه فرق می‌کند، مصلحت الهی و دستور الهی فرق نمی‌کند ولی روش، به‌قولی استراتژی خداوند سر جایش است، تاکتیکش فرق می‌کند، که برحسب موارد است. برحسب زمان، برحسب شرایط و وقایع. حتی در یک زمان خداوند که خودش معجونی به نام انسان آفریده و بعد او را به مقامی بالا برده که او را لایق خلافت خودش در زمین دانسته، همه را خلیفه قرار نداده. سطح انسان را بالا آورده می‌گوید: *وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ*، همه‌ی بنی آدم را گرامی داشته و اینها را قابل دانسته هرکدام را خواست، به خلافت انتخاب کند. این مخلوق را که یک معجونی است از تمام عواطفش و تمام چیزهای متضاد. گاهی گرسنه می‌شود، حاضر است به هرگونه جنایت هم شده دست بزند گاهی سیر است آقا می‌شود، آقایی می‌کند. گاهی غضبناک است، با غضب و انتقام کار می‌کند. گاهی غرق دریای رحم و شفقت است. غیر از صحنه‌سازی‌ها و ریاکاری‌هایی که می‌کند

آیا به عنوان واقعیت هم همین تغییرها را انجام می‌دهد؟ هر انسانی فکر کند یادش می‌آید که این مراحل مختلف را طی کرده است. آقای برنجیان (خدا رحمتش کند) نه مؤمن به اصطلاح نماد غرق شدن در دریای عدم، به نظر ما عدم. اصلاً در زندگی خودش ایشان مثل حال مرگ، یعنی چون با وجود اینکه ظاهراً تفاوتی شاید بین مرگ و حیات ایشان برای دیگران نباشد ظاهراً، می‌بینیم نه! بعد از فوت ایشان همهی شهرستان‌ها، همهی فقرا به جنبش آمدند، جنبش عاطفی. ۹۸ سال، نزدیک ۱۰۰ سال ایشان عمر کردند، از زمان حضرت صالح علیشاه مشرف شدند. حالا ان شاء الله خداوند رحمتش کند، خداوند به بازماندگانش که درجه‌ی اوّل خانواده‌اش است و در درجه‌ی بعدی همهی فقرا هستند، به اینها صبر بدهد و به اینها نیرویی بدهد که بتوانند از وقایع بهره‌گیری عرفانی بکنند، نتیجه‌گیری برای زندگی بنمایند. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

این را به عنوان مقدمه‌ی اوّلیه بگویم، بعضی از آیات قرآن سجده دارد، یعنی هر کس می‌خواند باید سجده کند و هر کس هم می‌شنود، باید سجده کند. چهار جا سجده‌ی واجب دارد که معمولاً این آیات را در مجالس عمومی نمی‌خوانند مگر برای سهولتِ درس دادن باشد، چون که دیگران، خیلی‌ها نمی‌دانند. منظور از این عبارت، وقتی من گفتم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، یعنی در را ببندید، این نحوه معنی کردن را خیلی‌ها به کار بردند و تفاسیری نوشته‌اند، هر چیزی برای خودش.

از آیات قرآن که ما خیلی می‌خوانیم و صحبت شده، معنیش را دقیقاً بفهمیم، دو تا سوره‌ی مُعَوِّذَتَيْنِ است یعنی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ^۲ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ^۳، معنی آن را بدانیم بهتر است. البته ما چه معنی آن را بدانیم چه ندانیم، با اعتقاد و ایمان اگر بخوانیم، اثرش هست ولی بخوانیم، اثرش در ما عمیق‌تر است. اولش، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ. قُلْ یعنی بگو. پس این سوره و همه‌ی آیاتی که با قُلْ شروع می‌شود، خطاب به پیغمبر است. به پیغمبر یک دستوری می‌دهد، البته این دستور فقط به پیغمبر امر نمی‌کند و الاً اگر بود به پیغمبر می‌گفت و دیگر لازم هم نبود ما خبر بشویم، خدا به پیغمبر گفته انجام بده ولی ما خبر شدیم.

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۴/۲۵ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره ناس، آیه ۱.

۳. سوره فلق، آیه ۱.

پیغمبر گفت این آیه از قرآن است، وحی است، یعنی ما هم مخاطبِ الهی هستیم، که آن قُلْ، بگو، هم به پیغمبر گفته می‌شود ولی در واقع به ما هم گفته می‌شود. خدا به ما هم می‌گوید: بگو اینطوری. به‌همین جهت که این معنای آن است، بعضی‌ها، از دانشمندان و مجتهدین بنام، در یک دورانی گفته‌اند که: این قُلْ، جزء آیه‌ی قرآن نیست هر جا قُلْ در قرآن هست، نباید بگویید، برای اینکه خدا گفته: بگو! من که دارم می‌گویم دیگر، آن قُلْ را چرا بگویم؟ ولی همه می‌گویند نخیر، همان لغت قُلْ هم، جزء قرآن است. حالا می‌گوییم: قُلْ. گفتم. چه بگوییم؟ خدا می‌گوید: قُلْ. ما شنیدیم، آماده‌ایم که بگوییم آنچه می‌گوید ولی هنوز که نگفته، می‌گوید: اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، پناه می‌بریم به پرورش‌دهنده‌ی مردم. رب یعنی پرورش‌دهنده، مربی که می‌گویند، منتها پرورش‌دهنده‌ی عمده، درجه‌ی اول خداوند است، این است که رب به خداوند هم گفته می‌شود ولی صحیحش رب‌الارباب، صفت خداوند است. رب ممکن است به همه‌ی چیزهای دیگر گفته بشود البته بیشتر متداول شده که رب به‌جای نام خدا گفته می‌شود. درست است رب خطاب به خداست، رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا، رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا^۲ و امثال اینها این خطاب به خداوند است، رب منظورش خداوند است ولی لغت رب معنایش این است، ما وقتی می‌گوییم رَبَّنَا، یعنی ای کسی که

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۴۷.

ما را پروراندی، این خداوند است، منتها اسمش را نمی‌آوریم، می‌گوییم کسی که ما را پروراندی. پناه می‌برم به تو، پناه بردن هم که یک عرفی است، یک مطلبی است که همه می‌دانیم یعنی چه؟ یعنی تکیه می‌کنیم به او، می‌گوییم: آقا! ما پشتیبان‌مان این است که به او پناه آوریم. آی دشمنان ما! یا دشمنان خداوند! بترسید که این پشتیبان ماست، خدا پشتیبان ماست، آنکه ما به او پناه می‌بریم، رَبِّ النَّاسِ است، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ. همه‌ی مردم را، همه را او پرورش داده یعنی او، هم ساخته و هم پرورش داده است.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، قاعدتاً این عبارت در موقعی گفته شده و می‌شود که یک دشمنی، یک امر نامطلوبی در جلوی ما هست، می‌گوییم به خدا پناه می‌بریم. پس این معنی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، او همه‌ی مردم را پرورش می‌دهد. ناس یعنی همه‌ی مردم، همه، کافر، مسلمان، هر چی، دشمن خدا یا خداشناس، همه‌ی اینها ناس هستند، ناس یعنی بطورکلی این بنی‌آدم. آنهای دیگر صفات دیگر خداوند است یعنی نه تنها ما یک ریسمان را از رحمت خدا به دست گرفتیم بلکه دو سه تا ریسمان دیگر هم به دست گرفتیم که... قوی بشویم... قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ^۱، کسی که بر مردم سلطنت دارد، هم پرورش می‌دهد، هم سلطنت دارد، إِلَهِ النَّاسِ^۲، تنها خداوند این مردم. حالا با

۱. سوره ناس، آیات ۲-۱.

۲. سوره ناس، آیه ۳.

همه‌ی اینها، مثلاً ما فرض کردیم که داریم به او پناه می‌بریم، البته او از حال ما آگاه است، از خود ما به خود ما آگاهتر است، یعنی به‌قول روانکاوان امروزی، آن ناخودآگاه ما که پر است از مطالبی که خودمان هم نمی‌دانیم، او می‌داند. از ما می‌پرسد: به چی؟ از چی به من پناه آوردی؟ خودش می‌داند، خودش احیاناً آن دشمنی که ما از او، به او پناه آوردیم، خودش او را فرستاده که این را قلقلک کن ولی می‌پرسد که مثلاً به چی؟ *إِلَهُ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ*^۱، می‌گوییم به تو پناه بردم از شرّ وسواس آن خناس، مثلاً از فرزندان ابلیس. کیست او؟ *الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ*^۲، خناس این است که داریم به خدا می‌گوییم که ما چه چیزهایی از این فهمیدیم. وسوسه می‌کند در صدور مردم، صدر مردم. صدر داریم و قلب داریم، صدر همین ایمان مختصر و سطحی‌ای است که اکثراً دارند، همه دارند، این صدر است، به‌اصطلاح سینه می‌گوییم ولی یکی که در اعتقاداتش عمیق باشد، آن عمق، قلب است، یعنی ولو یک مدتی ممکن است مثلاً پرده‌ای روی ایمانش بیفتد ولی عمقش این پرده را ندارد، وسواس خناس در صدرش اثر می‌کند نه در قلبش، این مایه‌ی امیدواری است. *مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ*^۳، این وسواس هم در ذهن مردم است،

۱. سوره ناس، آیه ۴.

۲. سوره ناس، آیه ۵.

۳. سوره ناس، آیات ۴-۶.

یعنی کسی که دیگری را به خلاف وسوسه می‌کند، او هم خودش خناس است. آنوقت افکار وسوسه‌آوری که در ما می‌آید، آن هم خناس است، وسواس خناس. چه جن باشد چه انس باشد ولی سوره‌ای که ما بیشتر می‌خوانیم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، حالا آیه‌ی قرآن خیلی سنگین است، برای ما دو تا سوره‌اش هم سنگین است بگوییم، سنگینی آن از اینجاست که به پیغمبر هم گفتند که چرا این آیات قرآن یک‌مرتبه برایت نمی‌آید؟ خداوند گفت: سنگینی آن را شاید نتوانی تحمل کنی، کم‌کم می‌آید که در قلبت مؤثر باشد، در قلبت بنشیند. حالا آن قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ را باشد برای یک‌وقت دیگری، ان‌شاءالله.

فقط فلق بدانید آن روشن و تاریکی است که صبح ایجاد می‌شود. شفق آن روشن و تاریکی است که در اول شب ایجاد می‌شود، فلق و شفق. حالا ان‌شاءالله آن باشد برای یک‌وقت دیگری، اول می‌خواستیم، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ را بگوییم ولی نمی‌دانم چطوری شد به زبانم آمد و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ شد. نکته‌ای که در آخر آن سوره برای ما خیلی جالب است، البته همه‌اش جالب است، منتها این قسمت که وَمَنْ سَرَّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، می‌گوید:

توانم آنکه نیازم اندرون کسی

حسود را چه کنم که او ز خود به رنج در است

می‌گویند من کارمیش ندارم، اذیتش نمی‌کنم، او خودش حسود است، خودش ناراحت است، از خودش ناراحت است، پس چون اینطوری است ما، دیگران، کسی نمی‌فهمد. شما نمی‌فهمید که کی حسد کرده؟ چرا حسد می‌کند؟ مخفی است. این است که بشر به انواع و اقسام این چیزهایی که نمی‌داند متوسل می‌شود. مثلاً تخم‌مرغ می‌شکنند، نمی‌دانم چه کار می‌کنند؟ چه می‌کنند؟ فقط آدم می‌تواند برای علاجش، حسد مردم را برنیانگیزد، تحریک نکند. جلوی آدم گرسنه، آدمی که گرسنه است، فیلمی مثلاً نشان می‌دهند که بهترین غذاها، سفره‌ای مرتب، خادم... این چه فایده؟ حالش بدتر می‌شود. حسدِ حسود را تحریک نکنید. حالا، دیگر مابقی آن با خودتان. حالا یک سفرِ دیگر یک عمری اگر باشد، مجلس دیگری راجع به این سوره‌ی فلق هم صحبت خواهیم کرد، ان‌شاءالله.

آنچه خدا برای بشر آفریده یا برای هر چیزی، لازم است. حسد آن جنبه‌ی زشتش به جای خود ولی حسد موجب می‌شود که آن حسود اگر یک خرده عقل داشته باشد فکر کند من هم بروم همینطوری بشوم. راجع به نعمات و موقعیت‌های دیگری حسد می‌کنند، می‌گویند من هم بروم همینطوری بشوم، چرا یکی دیگر را بد کنم؟ آن حسدی که ضرر دارد این است که حسادت می‌کند که طرف را بکشد پایین، طرف را لطمه بزند. این است که حسد، آنچه خدا آفریده، برای بشر

مفید و لازم بوده، وَآتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ.^۱

و اما نبات شفا نمی‌دهد، از این نبات در هر مغازه‌ای بروید یک خروار هست ولی نام خدا، اگر هر چی باشد، این شکلات شفا می‌دهد (اگر خدا بخواند). بنابراین شفا اگر می‌خواهید، از دهنده‌اش بخوانید، از کسی که داده، می‌دهد. در عسل آفریده می‌گوید: فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ^۲، این عسل، حالا اگر مثلاً آجیلی که ماه رمضان هست و همه قرآن خواندند آن را به‌عنوان شاهد بگیرد که خدایا! همین کشمش، شاهد است که من ذکر تو را گفتم، همان کشمش به‌عنوان شهادت می‌گوید: خدایا! من شهادت می‌دهم که این ذکرت را گفته، حرفش را بپذیر، شفا بده ولی اینکه از کشمش شفا بخوانید، فایده ندارد.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. سوره نحل، آیه ۶۹.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

شعر عارفانه‌ی:

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام

ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

خود این شعر دلیل خودش است. می‌گوید که سکوت و تحمل گرسنگی و چه و چه، در راه سلوک مفید است، به همین دلیل که الان شما ساکت نشدید، حرف‌های من را هم نشنیدید، این دلیل است. پس اگر سکوت باشد در موقعی، البته در موقع خودش، آنوقت یک شعر دیگری این را محدود کرده، می‌گوید:

دو چیز طیره‌ی عقل است: دم فرو بردن

به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

دو چیز عقل را ضرر می‌زند، خیلی چیزها هست حالا این دو چیزش را گفته. یکی اینکه وقتی که باید حرف بزنید، حرف نزنید. یکی اینکه وقتی که نباید حرف بزنید، حرف بزنید. حالا ما غالباً یکیش را می‌بینیم، با یکی حرف می‌زنیم، به آن یکی دیگر توجه نداریم. حالا که ساکت شدید تبریک می‌گویم و الا در چنین مجلسی، مجلس برای تولد امام زمان اول باید تبریک گفت، نه اول با این دو تا شعر یک خرده قلقلک داد. حرف من را آنوقت نشنیدید، نشنیدید، حالا شنیدید.

۱. صبح یکشنبه، میلاد امام زمان علیه السلام، ۱۵ شعبان ۱۴۳۲ ه. ق. برابر ۱۳۹۰/۴/۲۶ ه. ش.

در اینکه در آخرالزمان یعنی وقتی خداوند زمان و مکان را در هم می‌پیچد، در آنوقت و آخر آن، زمان آخر حالا یا اوّل آن زمان یا آخرش یک مصلح، منجی پیدا می‌شود و بشریت را اصلاح می‌کند. همانطوری که اوّلین بشر یعنی حضرت آدم علیه السلام و حوّا، (حوّا را هم می‌گویم که نگویید چرا نگفتی؟) حضرت آدم و حوّا را خداوند اوّل از بهشت آرامش، آسایش و بی‌نیازی بیرون کرد، یعنی تا آدم در آنجا بود و بعد هم حوّا در آنجا بود، اینها به هیچی احتیاج نداشتند، هیچ چیزی آرامش آنها را به هم نمی‌زد جز شیطان. شیطان آمد به اینها یک کاری کرد که یک نیاز در اینها ایجاد شد. اینها به غذا نیاز نداشتند، با آن نیروی الهی زنده بودند ولی چون با جسم بودند، شیطان خیلی زرنگ است، خیلی باهوش است، نگاه کرد دید که آن جنبه‌ی الهی که هیچوقت به هیچ چیز نیاز ندارد ولی این جنبه‌ی جسمانی ممکن است نیاز پیدا کند. نیاز نداشتند ولی شیطان یک کاری کرد که نیاز پیدا کنند. به اینها برای نیاز جسمانی‌شان گفت: از این درخت که گفتند نخور، کلاه سرت رفته، یعنی بخور. همینقدر که خورد اوّلاً متوجّه بدنش شد که لخت است. لخت یا غیر لخت فرق ندارد مگر ما حیوانات را نمی‌بینیم؟ کدام حیوان لباس دارد؟ هیچ حیوانی لباس ندارد ولی این نگاه کرد، طوری شد که اوّلین نیاز برای او ایجاد شد. ایجاد نیاز به لباس که خداوند می‌گوید، بعد که رفتند از بهشت بیرون‌شان کرد،

(احترام کرد، محبتِ خداوند است، باید ممنونش باشیم نگفت که بیرونش کردیم) بعد می‌گوید: **أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِشًا**، شما رفتید. بشر را بیرون کردیم، لباس هم همراه او آوردیم. برای اینکه در بهشت که بود چون لباس نداشت خجالت کشید جلوی خدا بیاید. شاید اینکه در نماز هم به ما گفتند هم مرد و هم زن یک لباس به اندازه‌ی مخصوصی بپوشید، یادگارِ آنوقت است. به هرجهت می‌فرماید برای شما لباس فرستادیم، لباس فرستادیم برای هم پوشش شما و هم زینت شما، بعد می‌گوید: **مَا لِبَاسٍ فَرَسْتَادِيمُ وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ**^۲، یعنی در واقع این شاید اولین گفته‌ای بود که خداوند در بهشت به آدم فرمود. لباس تقوی برای شما خیلی خوب است، خیر است، بهتر است. شاید آنها گفتند که ما لباس نداریم که گفتند هم، بله. ممکن است خدا در جواب آنها گفته **لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ**، لباس فرستادیم یک نیاز ایجاد شد. بعد چون اینها اگر گندم خورده باشند و گندم غذاست، یک مقدارش جذب بدن می‌شود، یک مقدارش دفع می‌شود، آلودگی ایجاد می‌کند، بهشت جای آلودگی نیست این است که خداوند می‌فرماید که در اینجا آلودگی نمی‌شود، شاید هم بشر از همانوقت‌ها یاد گرفت که از اولی که آمده، مدفوعاتش را دور از خودش نگه‌دارد حیوانات دیگر اینطور توجهی ندارند ولی بشر فطرتاً اینطور است.

۱ . سوره اعراف، آیه ۲۶.

۲ . سوره اعراف، آیه ۲۶.

به هر جهت همانطوری که خدا به آدم وعده داد، گفت که در بین شماها یک رشته‌ای ابدی قرار می‌دهیم که هر کدام به آن رشته، به آن طناب متوسل شدید، راه‌تان می‌دهم. از گذشته‌تان صرف‌نظر می‌کنم و دو مرتبه به بهشت راه‌تان می‌دهم. البته بهشتی که اوّل بوده غیر از بهشت آخر است که آن یک بحث مفصلی است. در مورد بهشت هم می‌خواستند این حالات را یک‌طوری مجسم کنند این لغات را آوردند ولی به لغات مربوط نیست. به هر جهت فرمود که شما را برمی‌گردانم. اینها را به این کره‌ی خاکی فرستاد، بعد هم فرمود که با هم زندگی کنید که اینها با هم زندگی می‌کردند. بعد که قابیل، هابیل را کشت و آن خطا را کرد حضرت آدم، پدرش، او را بیرون کرد. یادگار بیرون کردن خودش، این را بیرون کرد این هم زنش را برداشت فرار کرد رفتند یک محله‌ی دیگری که قرآن چیزی نمی‌گوید ولی تورات در اینجا می‌گوید اینها آن طرف تپه رفتند و بعد بزرگانی که بعد بودند رئیس قبیله بودند، پیغمبر هم بودند، فرزند آدم، منع کردند که هیچ‌کدام حق ندارید آن طرف تپه بروید ولی آن طرف تپه هم اولاد قابیل زیاد بودند و قافله‌ای، بالاخره یک‌طوری اینها را گول زدند که دو مرتبه با هم باشند قاطی شدند و الاً صف و اجتماع مؤمنین و فرزندان هابیل جدا بود از صف و فرزندان قابیل. به هر جهت... اما خداوند به اینها فرمود (البته آدم این را از حرف‌ها می‌فهمد) در آن آخر، اگر شما هم خوب

باشید شما را هم می‌آورم همانجایی که پدرتان آدم بود، یعنی به بهشت می‌آورم. جمعیت که زیاد بود به اینها گفت: اصلاً جامعه‌ی شما و بزرگان‌تان را اگر خوب باشید، به بهشت می‌آورم.

این است که در تمام ادیان، ادیان الهی این هست که در آن آخر، جامعه خوب می‌شود، یک نفری می‌آید جامعه‌ای را که کثیف شده، یعنی شاید بشود گفت با هابیل و قابیل با هم نسل‌شان قاطی شده، شما را به بهشت هدایت می‌کند. پس این مسأله‌ی امام غایب و منجی بشریت در تمام ادیان هست، شکلش فرق می‌کند. یهود می‌گویند که این شخص از فرزندان حضرت یعقوب، از بنی‌اسرائیل خواهد بود و به همین دلیل می‌گویند که فرزندان اسماعیل یعنی آن فرزند دیگر حضرت ابراهیم را ترک کرده و یک دشمنی خاصی با اسماعیل و فرزندان اسماعیل دارند. همینطور هر مذهبی یک‌طور است ولی در اینکه یک نفری خواهد آمد و این کار را می‌کند، همه مشترکند. حالا آن نفر کیست؟ خدا می‌داند، ان‌شاءالله ما او را ببینیم. بعد در اسلام (اسلام در واقع یعنی پیغمبر) پیغمبر همین حرف را فرمود. فرمود در آخرالزمان کسی از نسل من که اسمش اسم من باشد یعنی علامتش، علامت می‌گوید. روش او روش من باشد و چه باشد، پیدا می‌شود و اُمّت را اصلاح می‌کند و این اخباری که شنیدید، در خیلی از اخبار خوشبختانه هم شیعه‌ها قبول دارند هم سنّی‌ها، حالا اهل سنّت

می‌گویند پیغمبر فرمود از نسل من، از فرزندان من، هر سیدی که حالا می‌آید از فرزندان پیغمبر است، بنابراین شخص خاصی نیست، هنوز زاییده هم نشده، یک سیدی خواهد آمد و آن سید اینطور است یعنی شاید هنوز از پدر و مادری زاییده نشده، یک وقتی زاییده شود، ما نمی‌دانیم ولی شیعه می‌گوید که به همان دلیلی که گفتم در صحبت، وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ^۱، در نسل تو قرار دادیم. پیغمبر پسر نداشت حضرت فاطمه را قبول داشت و داد به علی در واقع از نسل علی خواهد بود. نسل پیغمبر به جای خود ولی آن نسلی که نسل علی هم هست. در این صورت باید از این ائمه باشد. به همین جهت همه منتظر بودند و می‌دانستند که بعد از این امام، این امام است، خود امام هم می‌فرمود، تا زمان امام حسن عسکری. بنابراین شیعه، آن شیعه‌ی دوازده امامی به آن اصولی که دارد می‌گوید که فرزند امام حسن عسکری، امام است. آن هم چون خود حضرت فرمود، هم اجدادش گفته بودند، امام زمان است، امام غایب است و بعد زاییده می‌شود.

در این زمینه، آخر یک اختلافاتی می‌اندازند. مثلاً یک دانشجوی مسلمانی، معتقد که در فرانسه دکترای حقوق می‌گذرانند، چند بار برای شما گفتم (حالا نمی‌دانم یادتان باشد یا نه؟ هر کدام یادش هست در دلش بگویند بله، یادم است. آن کسی هم که یادش نیست

این دفعه هم گوش بدهد ولی چه یادتان بماند و چه یادتان نماند، من تکرار می‌کنم.) این گفت که چطور می‌شود امامی، کسی که از مادر به دنیا بیاید، امام باشد؟ یا در کوچکی دو، سه سالگی امام باشد؟ گفتم ما در قرآن داریم حضرت عیسی در گهواره صحبت می‌کرد و از همانوقت پیغمبر بود، فرمود: *آتَانِي الْكِتَابُ*، خدا به من کتاب داده، کتاب یعنی آیین‌نامه و مذهب. یکی هم حضرت یحیی. دو تا پیغمبر از کودکی پیغمبر بودند، پیغمبر هم که از امام بالاتر است، وقتی خداوند به یک کودک پیغمبری می‌دهد، به امام هم مانعی ندارد، ما اخباری داریم. گفت چطور کسی ممکن است اینقدر عمر کند؟ زنده باشد؟ گفتم البته خیلی مشکل است، محال است ولی عمر بشر، می‌گویند اوّل که وحشی بود، سی سال بود کم‌کم شد پنجاه سال، حالا می‌گویند هشتاد سال عمر طبیعی است، همینطور بعضی‌ها می‌گویند بیشتر است، صد سال عمر طبیعی است. وقتی اینطور بود بشر هم مانعی ندارد، خدا هر کاری بخواهد می‌کند، این مانع خدا نیست مانع فهم ما می‌شود که ای خدا؛ تو خودت گفتی کسی صد سال بیشتر عمر نکند، پس نکند یکی بیافرینی؟ خدا خودش آفریده، خودش هم.... بعد گفتم حالا آمدیم حرف تو راست بود و این جشن و عیدی که ما می‌گیریم واقعیت ندارد ولی چرا با هم اختلاف داشته باشیم؟ مگر همه‌ی حرف‌هایی که من می‌زنم،

تو قبول داری؟ یا همه حرف‌هایی که تو می‌زنی، من قبول دارم؟ هر کدام حرف خودمان را می‌زنیم ولی با هم رفیق هم هستیم. حالا هم بیاییم با هم رفیق باشیم. گفتم همه می‌گویند، شیعه و سنی می‌گوید، امام زمان از نسل پیغمبر است، حالا از نسل پیغمبر، ظاهر شد با ما چه کار می‌کند؟ با من و تو؟ ان شاء الله که لطف می‌کند ولی ما چه می‌خواهیم؟ چه آرزو می‌کنیم؟ آرزو می‌کنیم که در لشکرش باشیم. برای اینکه یا در لشکرش هستیم یا خدای نکرده از آن شمشیر بُرآنِ ذوالفقار می‌زند پس کله‌مان ولی ان شاء الله که ما را جزء لشکرش قرار بدهد. وقتی جزء لشکرش بودیم دست هم را می‌گیریم، می‌رویم پیش رئیس‌مان یعنی همان فرماندهی لشکر، می‌گوییم مولانا! ما دو تا تابع تو هستیم، تو بگو ببینم حالا به دنیا آمدی یا هزار و دویست سال پیش به دنیا آمدی؟ هر چه گفت هر دو قبول می‌کنیم، اگر گفت از همان وقت‌ها هستیم تو قبول می‌کنی، اگر فرمود نه، فرمان خدا همین سی سال پیش متولد شدم، من قبول می‌کنم ولی برای چه اختلاف؟ چون هر دو هم امید داریم. حالا فقط در این مسأله، اختلافات بعدی قابل حل است، چیزی نیست. می‌گوید به که لعنت بکنیم؟ به که نکنیم؟ ما اگر وقتی قبولش کردیم، دیگر هر چه بگوید می‌کنیم. بگوید مُعَلَّق بزنید، مُعَلَّق می‌زنیم. بگوید پرواز کنید، پرواز می‌کنیم. هر چه بگوید.

در اخبار دارد که هم، شیعه می‌گوید هم، سنی می‌گوید، می‌گویند کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به منزله‌ی بی‌دینی مرده. حالا نه اینکه ما امام زمان‌مان را می‌شناسیم، می‌گوییم پسر امام حسن عسکری است، این شناخت نیست. به نورانیت بشناسد. اهل سنت هم می‌گویند: هرکسی که بمیرد و بیعتی با او نباشد، چون همه با امام زمان بیعت می‌کنند. ما شیعه هم این حرف را که می‌زنیم، مثل همان بیعت است. می‌گوییم که با امام زمان بیعت می‌کنیم، الان صبح‌ها تلویزیون دعای عهد می‌خواند، عهد یعنی پیمان، قرارداد، با تو عهد بسته‌ایم، در آن پیمان عهد می‌گوید بیعتم را با تو تجدید می‌کنم، به که می‌گوید؟ دعا می‌کند می‌گوید بیعتم را با تو تجدید می‌کنم، با چه کسی بیعت کردی که حالا تجدیدش می‌کنی؟! یا معنی بیعت چیست؟ بیعت یعنی تعهد می‌کنیم، با تو قرارداد می‌بندیم می‌گوییم یا مولا! یا امام! من جان و مال، همه چیزم در اختیار توست، قیمتش؟ بهشت. اسم این بیعت است. آخر ما بیعت می‌کنیم، طرف قبول می‌کند؟ جان و مال ما به چه دردش می‌خورد؟ جان و مال آلوده‌ای که به درد هیچکس نمی‌خورد، این را بدهیم آنوقت بهشت بگیریم؟! اگر امام قبول کرد می‌گوید من قبول می‌کنم، اما گرچه تو به مفت نمی‌ارزی ولی من از تو جواهر می‌سازم، این بیعت است. ما با آن کسی باید بیعت کنیم که گرچه ما به مفت نمی‌ارزیم، از ما جواهر می‌سازد. البته نه به مفت، نه!

می‌گوید آنچه من می‌گویم بکن، من جواهرت می‌کنم. حالا ان شاء الله ما منتظریم که لایق باشیم، منتظریم؛ یعنی اینکه هر چه تو بگویی بکنیم، نه اینکه هیچ اطاعت نکنیم بعد هم بگوییم منتظریم. می‌زند در دهانت که بیخود منتظری. ان شاء الله خداوند از ما خس و خاشاک، گوهر درخشان بسازد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

نامه را یک طوری بنویسید که من بتوانم بخوانم، اگر می خواهید یک معلم مشق خط برای تان بگیرند که خطان خوب بشود. البته در مورد خود خط، یک جوکی در این مورد هست، می گویند: کسی نامه ای آورد پیش یکی از دانشمندان، از اساتید، آقا زیر آن جوابی داد. آن طرف هر چه کرد دید نمی تواند خط آقا را بخواند که چیست؟ گفت به نظر من حضرت عالی تمام مشق و هم شما مصروف کسب علم بوده، مجال اینکه چهار تا خط بنویسید و خوش خط باشید، نکردید. خواسته به این طریق بگویند که من نتوانستم بخوانم. یکی از شاگردان آقا که در آن جلسه حاضر بود گفت که خط ایشان را دیدی، علم آقا را ندیدی؟! اگر علمشان را می دیدی، می گفתי همه ی زحماتشان درباره ی خط بوده. حالا من هم اینطوری است، هر طور می خواهید تعبیر کنید، فقط این قصه یادتان باشد. بله، یک طوری بنویسید که من بتوانم بخوانم. البته یک وقتی که من خط می نوشتم، خط خوبی داشتم، در تابستان ها هر سال، حضرت صالح علی شاه ما را بیکار نمی گذاشتند، نه به زور. مثلاً خود من را، غیر از این خط که می گویم، از هیئت و نجوم و عجایب خلقت در کرات و در سماوات و اینها صحبت می کردند. من خودم خیلی مشتاق شدم، با اشتیاق من تقاضا می کردم به من یک درسی بدهید،

آنوقت قبول می کردند، به من دو سال تابستان‌ها که آنجا می‌رفتم درس هیئت و نجوم دادند که تا یک اندازه‌ای جلو رفتم، همچنین برای خط. مثلاً مرحوم حاج شیخ اسماعیل امیرمُعزّی، کتابدار خاندان قاجار بود، زمان قاجار. خیلی مرد امین، درست، عکس‌هایش حالا هست، خیلی هم خط خوبی داشت، یک تابستان من مثل مهماندار او بودم، می‌نشستند می‌گفت چایی بیاور و خط تمرین می‌کردم که خط‌هایش را دارم و کتاب‌هایی به خطِ مرحوم شیخ‌المشایخ ولی بعد دیگر کم‌کم این اواخر، یک خرده دستم لرزش پیدا می‌کرد و خود حضرت صالح‌علیشاه هم اینطوری بودند. در یک کاغذی دارم، نوشتند که دیگر اخیراً خطم لغزش پیدا کرده، بیشتر نمی‌توانم بنویسم. حالا من هم اینطوری، این است که برای رعایت خاطر من، (خودتان نه) رعایت خاطر من، یک‌طوری بنویسید که بتوانم بخوانم و اگر جوابی داشته باشد یا اقدامی، انجام بدهم.

یک سؤالی رسیده راجع به شرک خفی، اگر همه خیلی از شرک خفی بدانیم، از خودمان می‌ترسیم. نه! شرک خفی، همین که گفتند خفی، یعنی خودت هم نبینی، آمدی اگر خیلی ریزه‌کاری بررسی کنید، مثلاً چایی که می‌خوریم، شرک خفی است. یعنی می‌خواهیم چایی بخوریم که یک لذتی ببریم، یک لذتی غیر از وصل خدا، این می‌شود شرک. دیگر ببینید تا کجاست؟ البته ضروریات زندگی از این قاعده

مستثنی است یعنی اگر برای غذا، مثلاً یک غذای خوشمزه‌ای درست می‌کنند، شما را مهمان می‌کنند، من زیاده‌تر هم می‌خورم حتی از معمول، آنوقت‌هایی که اصلاً... آن زیادی‌ای که برای بدن لازم نیست، آن شرک است. اگر ناهار یک تکه نان خالی، نان خشک یا نان خالی با آب بخورید، درست است و بیشتر از این بخورید شرک خفی است. گفتند: آنهایی که شرک خفی رعایت می‌کنند و می‌توانند رعایت کنند، آنها کسانی هستند که به یک درجات خیلی بالاتر از ماها رسیدند. همان‌هایی هستند که می‌گویند:

چرخ بر هم زخم ار غیر مرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

بنابراین از شرک خفی نترسید. «نترسید» یعنی دنبال این باشید که شرک خفی را نداشته باشید، مثل اینکه مثلاً وقتی می‌روید به باغی برای خرماچینی، برای انگورچینی، بعضی جاهای لباس‌ها لکه می‌شود، یا اینکه یک زنبوری، حیوانی روی آن هست می‌زنید آن هم کشته می‌شود، همانجا آلوده می‌شود، نمی‌توانید این آلودگی را جدا کنید جز اینکه درآورید بدهید به لباس شویی، لباس‌تان را بشوید. شرک خفی هم اینطور چیزی است. اگر می‌خواستند که همه بدانند و ببینند که اسمش را خفی نمی‌گذاشتند، خفی یعنی پنهان. بنابراین ما، در زندگی عادی هستیم، به دستوراتی که برای این دنیا در قرآن داده‌اند، در همه جا

هست و خود فطرت ما اقتضا می‌کند، این را باید انجام بدهیم. در این شرکِ خفی نیست، شرک نیست. شرک وقتی است که همان قدرتی را که باید در ذهن‌مان به خدا نسبت بدهیم و همان قدرت و نیرو را در دیگری ببینیم و قرار بدهیم. مثلاً شما در اداره‌ای کار می‌کنید، بعد می‌خواهید که یک پست، شغل بالاتری بگیرید، این کاملاً طبیعی است، بعد فکر می‌کنید این رئیس شما از مثلاً فلان غذا، فلان لباس خوشش می‌آید، بروید و از آن لباس بگیرید و به او بدهید و بعد هم دستش را ببوسید و در مقابلش تعظیم کنید، این شرکِ خفی است. اما تا آنجایی که می‌خواهید ترقی کنید طبیعی است، باید هم بخواهید، می‌گویید برای اینکه این کار بشود، چه کار باید بکنم؟ باید کارم بهتر شود، پردازید به اینکه کارتان دقیق‌تر باشد، پردازید به اینکه آن کسی که مثلاً مرحله‌ی دیگری است، کارش را می‌کند می‌گذارد جلوی شما، شما او را هم کمک کنید. به این طریق به هیچکس متوسل نشوید، اینکه گفتم یک مثال است، هزاران مثال هست. این مثال هم که من زدم برای اینکه خودم اینطوری بودم، هرگز در سیستم کار اداری به هیچ‌وجه متوسل نشدم. چرا، جز یک دو مورد و انگار کار... ولی هیچ، چیز نشدم. حتی در درویشی هم، البته دلم می‌خواست که تکامل پیدا کنم ولی هرگز اینطور نکردم. حالا باز از خودم حرف زدم، این را به‌عنوان مثال گفتم. در مورد شرکِ خفی البته این آیه در مورد مشرکین

مدینه، مشرکین مکّه و مدینه، اوّلِ ظهّورِ اسلام، در موردِ یک چیز خاصّی، (حالا عبارتش یادم نیست) می‌فرماید: اینها ایمان نیاوردند آلا اینکه بدانیم در ذهن‌شان مشرکند یا در خفا مشرکند. یک مقداری شرک در خاطرشان هست. شرک نیست، آب است مثل آب سمّی، آب آلوده، یکجا نمی‌ایستد، مگر اینکه ما خودمان یک جایی، جلوی آن را بگیریم. خداوند ما را از شرک خفی و جرمِ علَن حفظ کند، ان‌شاءالله.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ جزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهاردهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

۵۰۰ تومان	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۹۰
مجموعه هفدهم: شامل ۱۰ تومانی تومان (بزرگ)	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	۹۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	۹۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	۹۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	۹۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	۹۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	۹۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	۹۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	۹۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	۹۹
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)
۵۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۱۰۰
مجموعه هجدهم: شامل ۱۰ تومانی تومان (بزرگ)	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۱۱۰
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴